



طغیان سرمایه در چین معرفی فیلم «طبیعت بی جان» ساخته‌ی جیا ژانگه^۱

هیوا ناظری

«طبیعت بی جان» فیلمی است از کارگردان بحث‌برانگیز چین، جیا ژانگه، که یکی از مهمترین اعضای جنبش موسوم به «نسل ششم» کارگردانان چینی به‌شمار می‌رود. مثل اغلب دیگر آثار این کارگردان، در «طبیعت بی جان» هم مرز ژانرهای داستانی، مستند و حتی علمی-تخیلی کم‌رنگ می‌شود تا واقعیتی دیگر به بیان درآید؛ واقعیتی که بت‌وارگی مناسبات مسلط بر آن سرپوش می‌گذارند.

ماجرای فیلم در شهرستان فنگ‌جیه و در زمان ساخته‌شدن سد سه‌گلوگاه معروف چین اتفاق می‌افتد. تخریب جنگل‌ها و کشاورزی ناپایدار در چین موجب طغیان رودخانه یانگ‌تسه در سال ۱۹۹۸ شد که مرگ هزاران نفر و آوارگی ۱۴ میلیون نفر را بدنبال داشت. و حالا دولت چین به بهانه جلوگیری از سیل بعدی و نیز کاهش سوخت‌های فسیلی دست به احداث بزرگترین سد هیدرولیکی جهان می‌زند. با این حال، علی‌رغم پروپاگاندا‌ی پر هیاهوی دولت چین در مورد جنبه‌های مثبت این سد، اثرات مخرب آن را نمی‌توان کتمان کرد: ظرف دو سال ۱۳ شهر که برخی قدمتی بیش از دوهزار سال داشتند از میان رفتند؛ ۱٫۳ میلیون انسان مجبور شدند به مناطقی مهاجرت کنند که خطرات زیست‌محیطی در آنجا نیز تهدیدی جدی به حساب می‌آید؛ ۱۶۰۰ کارخانه و ۷۰۰ مدرسه و ۱۳۵۲ روستا ویران شدند؛ و بالاخره خسارات اکولوژیکی جدی وارد شد، از تاثیر بر حرکت وضعی و افزایش رانش کره زمین گرفته تا انباشت سیل، بالاتر رفتن احتمال زلزله و انقراض گونه‌های حیوانی این منطقه- محض مثال، در سال ۲۰۱۴ یک ماهی خاص در این رودخانه که ۱۴۰ میلیون سال بقا داشت از تولیدمثل طبیعی باز ماند^۲.

اگر دولت چین نیز مثل دیگر دولت‌ها سعی می‌کند «دستاورد»هایی از این دست را به اسم «توسعه» و «افتخار ملی» در بوق و کرنا کند و شکاف‌های اجتماعی را با یکپارچگی خیالی پر کند، «طبیعت بی‌جان» دقیقاً به دنبال آشکار کردن شکاف‌هاست: آنچه گفته می‌شود همان چیزی نیست که دیده می‌شود.

فیلم روایت دو شخصیت مجزا را که هر دو در جست‌وجوی خانواده‌ی گم‌شده‌ی خود به شهر فنگ‌جیه آمده‌اند بهانه قرار می‌دهد تا با نگاهی مستندگونه هستی اجتماعی مردم شهر را نشان دهد. «هان» کارگر معدن که معلوم می‌شود زنش را مدت‌ها پیش به قیمت سه هزار یوان بازخرید کرده، دوباره او را پیدا می‌کند و می‌فهمد که این بار باید سی هزار یوان بدهد تا بتواند زنش را که بدلیل بدهکاری برادرش به خدمت پیرمردی درآمده دوباره آزاد کند. در پایان فیلم «هان» راهی شهرش می‌شود تا با کار در معدن که حقوقی بالاتر ولی خطرات جانی بسیار بیشتری دارد این پول را تهیه کند.

شخصیت اصلی دیگر داستان، پرستاری است که دو سال از شوهرش که برای مهندسی به این منطقه آمده بی‌خبر بوده است. او هم بالاخره شوهرش را پیدا می‌کند. ولی متوجه می‌شود مدت‌هاست ارتقاء مقام به اولویت اصلی زندگی مرد بدل شده و شوهرش چیزی نیست جز مترسکی در دست رئیسش. به همین دلیل اگرچه پس از دردسرهای بسیار او را پیدا کرده، در تنها دیداری که با شوهرش دارد داستانی تخیلی تعریف می‌کند و از او تقاضای طلاق می‌کند.

با این حال باید تاکید کرد که حضور این داستان‌ها در فیلم پررنگ نیست و اصل ماجرای فیلم در سکوت‌ها بیان می‌شود، سکوتی که مابین روایت رسمی دولت، برنامه‌ها و آهنگ‌های عاشقانه‌ی شبه-هالیوودی و هستی اجتماعی غریب آدم‌ها جاری می‌شود.

در زیر شعارهای به ظاهر کمونیستی و پرتره‌های مارکس، انگلس و مائو، منطق سرمایه‌داری جهانی است که با تمام قوا در کار کنترل بدن‌ها و مناسبات آنهاست. فیلم با طنزی تلخ همان ابتدا به این نکته اشاره می‌کند. به محض ورود «هان» به شهر، دو نفر او را به زور در بین تماشاچیان یک معرکه شعبده‌بازی می‌نشانند. شعبده‌باز در یک چشم به هم‌زدن دسته کاغذی را به یورو تبدیل می‌کند، بعد به رنمینی چین و بعد به دلار. نمایش به همین زودی به پایان می‌رسد و نوجه‌های شعبده‌باز به زور از همه پول طلب می‌کنند. چهره‌ی سرد و بی‌تفاوت



«هان» و مقاومتش وقتی بابت «درس»ی که آموخته و «حق مالکیت فکری» نمایشی که حتی خواهان تماشایش نبوده از او پول می‌خواهند نشان می‌دهد زیر لوای «جمهوری خلق چین» چه مناسباتی جاری است و جای واقعی «خلق» کجاست.

همانطور که در جریان فیلم می‌بینیم هیچ چین یک پارچه‌ای وجود ندارد. آدم‌های مناطق مختلف از احوال هم به کل بی‌خبرند. در پس‌زمینه‌ی اخبار رسمی که از افتخار ملی و از خودگذشتگی مردم منطقه می‌گوید، شهری را نظاره می‌کنیم که با سرعتی حیرت‌انگیز در حال تخریب است و بدن‌هایی خاموش را می‌بینیم که زیر فشاری ماورائی در حال له شدند. در بستر همین واقعیت باورنکردنی است که وقتی در صحنه‌ای از فیلم بدون هیچ پیش‌زمینه‌ی قبلی سفینه‌ای فضایی را در آسمان می‌بینیم انگار عادی‌ترین اتفاق ممکن افتاده است، تو گویی فقط منطقی مطلقاً بیگانه با زندگی می‌تواند چنین مناسباتی را بوجود آورده باشد.

نام چینی فیلم «مردم خوب سه گلوگاه» است ولی کارگردان در توضیح انتخاب «طبیعت بی‌جان» برای عنوان انگلیسی فیلم ماجرای را تعریف می‌کند. ژانکه می‌گوید روزی در همان منطقه وارد اتاقی شده که سال‌ها خالی از سکنه بوده و غبار سنگینی که اشیاء را فراگرفته بوده ناگهان راز طبیعت بی‌جان را برایش برملا می‌کند: «طبیعت بی‌جان واقعی را بر ما آشکار می‌کند که نادیده گرفته‌ایم. واقعیتهایی که رد عمیق زمان را بر خود دارد ولی در سکوت باقی می‌ماند و راز زندگی را در خود حفظ می‌کند.»^۳

کارگران خاموش شهر چیزی از جنس همین زندگی ساکن و طبیعت بی‌جانند. به همین دلیل تنها بدیلی که در فیلم برای آن منطق بیگانه‌ی فضایی ارائه شده صحنه‌ای است که ساختمانی نیمه‌کاره و غریب که شبیه عبارت چینی «hua» یا «مردم چین» است^۴ همچون موشکی غول‌آسا از جا کنده می‌شود و به آسمان می‌رود؛ مقابله با آن منطق غیرانسانی فقط از عهده‌ی نیروهای جمعی بر می‌آید که حول واقعیت‌های انضمامی گرد هم آمده باشند. در غیاب چنین نیرویی، وضع زندگی فرد فرد این بدن‌های بی‌جان شبیه همان بندبازی است که «هان» در یکی از صحنه‌های پایانی فیلم پیش از ترک شهر شاهد آن است: بین دو ساختمان بلند در حال تخریب، طنابی نازک کشیده شده و مردی با گام‌های لرزان سعی می‌کند به سلامت از روی آن بگذرد.

¹ *Still life* (2006) by *Jia Zhangke*

² Jennifer Fay, *Inhospitable World: Cinema in the Time of the Anthropocene* (Oxford University Press, 2018)

³ Xudong Zhang, “*Market Socialism and Its Discontent*” in **Neoliberalism and Global Cinema: Capital, Culture and Marxist Critique**, ed. Jyostna Kapur, Keith B. Wagner, Routledge, 2011.

⁴ Jennifer Fay, *ibid.*

ناظری، هیوا. « طغیان سرمایه در چین؛ معرفی فیلم «طبیعت بی جان» ساخته‌ی جیا ژانگه ». دموکراسی رادیکال. ۱۳۹۹/۰۳/۱۲. دریافت از:

<https://radicald.net/cqq0>

